



Edgar Degas

دگا، هنرمند معروف و ناشناخته

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

روز ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۷ «دگا» نقاش معروف جهان بسن ۸۳ سالگی زندگی را بدرود گفت. این نابغه بزرگ هنر، با تفاق سزان، رنوار و مانه موجود مکتب «امپرسیونیسم» بود. در این مقاله آقای گیوم هانوتو تصویری از چهره استاد ساخته است که ترجمه آن از نظر خوانندگان می‌گذرد.

دگا مثل یک شبح پاریس آمد. همچون چوپانان ایتالیائی نگاهش متوجه آسمان بود. گاهی توقف میکرد و از رهگذری با صدائی نسیب بلند می‌پرسید:

«بخشید من نمی‌بینم. ممکن است کمکم کنید؟»

رهگذر بازویش را می‌گرفت و هدایتش

روزهای بحرانی سال ۱۹۱۷ بود، رهگذر جوابی پیش پا افتاده میداد، ولی «دگا» به جواب او توجه نداشت و باز در افکار خود غوطه‌ور میشد.

نقاش بزرگ پس از عبور از خیابان دست رهگذر را رها می‌کرد و به انبوه جمعیت عابران می‌پیوست.

کار روزانه این مرد همین بود. مردی که بی‌هیچ شکایت و گله‌ای در هشتاد سالگی خویش، دنیای کالسکه‌های قشنگ و قرمز، درشکه‌های زرد، زنهای زیبا با توالت‌های گوناگون و جهان رنگارنگ تصویرها و شکل‌ها را به ناچار



(دکا : اطلاق بالترینها)

محتاج کار ورنجها دیده بود .
 فاکهان يك نفر به سالن وارد شد و فریاد
 کرد: «جبهه ترمیم شد» .
 همه‌ای بدنبال اعلام ترمیم جبهه در سالن
 بوجود آمد . ولی بزودی باز اعلام قیمت‌ها
 از سر گرفته شدو دوهزار تابلوی «دگا» به ۱۲
 ملیون فرانك آنروز فروخته شد یعنی چند
 میلیارد فرانك امروز فرانسه!
 این مبلغ، معرف شهرت «دگا» بود. اما اینکه
 گفتیم ناشناخته ماند صحیح است ، زیرا خود
 «دگا» بالجبازی، می‌خواست «ناشناخته بماند» .
 بیست سال تمام در يك خانه در کوچه
 ویکتور ماسه^۲ منزل داشت و (زوجه) خدمتگذار
 دیپلمه و راستگویش او را پرستاری می‌کرد .
 زوجه حق نداشت هیچ چیز را دور بیندازد . دگا
 می‌گفت هماچیز بدرد نقاشی نمیخورد . کارگاه
 نقاشی او پر از اشیاء جورا جور بود، از اسکلت بزرگ
 چوبی اسب گرفته تا تابلوی منازه .
 زوجه که قبلا تدریس میکرد بکار طبایخی

رها کرده و به دردها و آلام خود پناه بردم بود .
 و سرانجام در همین سال ۱۹۱۷ به روز ۲۷
 سپتامبر ، دگا مرد . بر بالینش فقط زوجه Zoé
 کلفت وفادارش حضور داشت. جنازه اش را بزحمت
 ۳ نفر تا گورستان منمارتر^۲ بدرقه کردند .
 سی سال پیش از این نابغه جهان نقاشی دعا
 کرده بود که معروف و ناشناخته بماند و این دعا
 مستجاب شده بود .
 چند ماه بعد از مرگ دگا تابلوهایش را
 فروختند . در آن روز شهر پاریس در زیر بمباران
 توپ دشمن قرار داشت. سالی که تابلوهای دگا در
 آن به حراج گذاشته شده بود لحظه به لحظه
 بر اثر انفجار گلوله می‌لرزید ، ولی خریداران
 آثار دگا، کوچکترین توجهی به آنچه در شهر ایشان
 می‌گذشت نداشتند. نوعی از جنون برای خرید
 تابلوها ، مشتریان را فرا گرفته بود ، مسئله
 قیمت در میان نبود بلکه مقصود تصاحب تابلوها
 بود . تصاحب تابلوهای دگا بهر قیمت ، همان
 «دگا» می‌که در دوران حیات خود از همین مردم

چندان آشنا نبود برای دوستان معدود نقاش ، از گوشت گوساله غذائی می پخت که نه طعمی داشت و نه رنگی .

دگا در دوران حیات خود ازدواج نکرد . گاهی دوستانش از نقاش علت تجرد او را سؤال میکردند جواب میداد «میتراسم حتی یکدفعه هم که شده همسرم بگویم ، دگا این تابلوی جدید تو قشنگی و طراوتی ندارد.»

در اواخر عمر ، دگا خانه را برای ساکنین آن وحشتزا کرده بود . اگر در دالان آپارتمان سگی را میدید بشدت غضبناک میشد ؛ با عصایش حیوان را تهدید می کرد مثل اینکه از نژاد سگ می ترسید ؛ وقتی در سالن ناهار خوری طبق معمول گل میگذاشتند فریاد دگا بلند میشد ، از بوی گل دچار سردرد میشد و ناگزیر گلها را با سرعت از سالن خارج می کردید .

اما هنگامی که خشمش فرو می نشست بقدری شیرین صحبت می کرد که دوست و دشمن فریفته اش میشدند .

کمتر کسی میتوانست از زخم زبان دگا در امان باشد ، حتی دوستانش از این مستثنی نبودند . به «رنوار» که مورد ستایشش بود میگفت «توبا گلوله پشمی نقاشی میکنی .»

به این سوء خلق يك زودرنجی که به حد بیماری رسیده بود نیز اضافه شد .

روزی یکی از دوستانش بعلمت تهیدستی ، تابلوئی را که «دگا» با او بخشیده بود ، شش و پنجش چند روز بعد وقتی به نقاش بزرگ بر خورد کرد ، «دگا» روی برگرداند و چنین وانمود کرد که دوستش را ندیده است ولی دوستش بطرف او آمد و اظهار کرد ، «دگا مرا نمی شناسی ؟»

چطور ممکن است شما را بشناسم ؟ در صورتیکه شما فوت کرده اید !

— فوت کرده ام ؟

— بله هفته گذشته هستی شما را حراج کردند ؛ پاره ای به دلایلی نظیر آنچه آوردیم ، نقاش نابغه را با طینتی شیطانی معرفی کرده اند و این سخنی نارواست ، بلکه باید اعتراف کرد که در ورای این ظاهر خشن يك روح انسانی و حتی ساده پنهان بود .

رفتار غیر عادی «دگا» دفاعی در مقابل مزاحمین بود . این هنرمند بزرگ از تروت و همه

وسایل رفاه که از بدو تولد در اختیارش بود چشم پوشید . جان و روح خود را وقف ایجاد شاهکارهای هنریش کرد .

در خانواده متمولی بدنیا آمده بود که در بهترین و بالاترین محافل اجتماعی راه داشت و حتی از حقوق خواص بهره مند بود ، با همه اینها تا سال ۱۸۷۳ هنرمند بزرگ در تابلوهایش به نوشتن نام خانوادگی یعنی De Gas اکتفا می کرد .

پدر بزرگ دگا هیلر رنه دگا ۴ بازرگانی کاردان بود که در زمان انقلاب با معاملات غله به سرمایه فراوان رسیده بود . بدبختانه او عاشق دختری شد از اهالی شهر وردن Verdun . و وقتی که قوای پروس به فرانسه حمله کرد ، بخشی از مردم این شهر به استقبال دشمن رفتند .

کنوانسیون این موضوع را همدستی با دشمن تلقی کرد و در جزای خائنین شتاب جست و از مسخرگی تقدیر يك کنوانسیون بنام «مالارمه» جد شاعر فرزانه و دوست دگا ، از بستگان دخترک بود .

نامزد دگا بدست گیوتین سپرده شد و خود دگا را نیز بعلمت نامزدی با دخترک مظنون شناختند ولی قبل از آنکه کشته شود در پالهرویال مردی که شناخته نشد و از بی گناهی دگا اطمینان داشت بوی نزدیک شد و موضوع را به او اطلاع داد .

دگای بزرگ منتظر نشد در پروس را ببندند جیبهایش را از اسناد بهادر پر کرد و با دو اسب که هر دو در بار کاشش مردند ، به بندر «لوهاور» و با نژده روز بعد با کشتی به ناپل رسید .

دگا با شم بازرگانی خود در شهری که هیچ کس را نمی شناخت و بیگانه بود ظرف دو سال يك بانکدار بزرگ شد و با دختری از خاندان نجیب شهر ازدواج کرد .

با همه اینها نامزد قبلی را فراموش نکرد چندی بعد وقتی آتش انقلاب از حدت افتاد ، به پاریس سفر کرد ولی هیچوقت به میدان کنکور رفت .

پسر میلر ، اگوست پدر قهرمان ما ، به شخصیت میلر نبود ، اگوست در پاریس اقامت گزید و شعبه ای از بانک ناپلئون را اداره میکرد . او عاشق هنر و خانه اش محفل موسیقی دانها و خوانندگان

بود. بخصوص شمع محفل آنها «ریستوری» زن آواز خوان معروف بود. وقتی «ادگار» در مدرسه درجه دوم را بدست آورد و در بین همه درسها «نقاشی» را انتخاب کرد، با هیچ نوع مخالفت خانوادگی روبرو نشد، پدرش در آپارتمان خود اطاقی به او داد. گرچه اطاق وی زیر سقف بود ولی از پنجره اش دودکش های هتل سن فلورانتن^۵ و درختان توپلری^۶ پیدا بود. در این زمان بود که «ادگار» عاشق شاهکارهای «انگر»^۷ نقاش بزرگ شد.

یکروز یکی از دوستان قدیمی خانواده اش دگا را نزد «انگر» برد، استاد در کارگاه خود با مهربانی تمام آنها را پذیرفت ولی ناگهان مبتلا به سرگیجه شد. دگا درست بموقع استاد را بغل کرد. وقتی انگر حواس خود را باز یافت هنرجو را بغل کرد و از آنروز برای هم دوستانی وفادار و صمیمی شدند.

در کافه «گربوا» Guerbois ادگار، دوستانی بنام زولا، مانه و کلما نسو^۸ پیدا کرد. دگا با ثروت زیاد و حمایت مدرسه از آتیه بیم نداشت، منتظر فرصت بود تا تابلوهائی عرضه کند که حمایت عامه را نیز جلب کند. اما يك برخورد نحوه کار دگا را در نقاشی عوض کرد.

يك روز در موزه «لوور»^۹ دگا روی صندلی نشسته و صفحه مسی را بر روی زانوان

خود قرار داده و تصویری از تابلوی «ولاسکوئز»^{۱۰} را کپی می کرد و با غرور خاص جوانی بدون طرح اولیه نقاشی می کرد. ناگهان مردی ریشو پشت سردگا ایستاد و گفت شهامت زیادی دارید. «ولاسکوئز» را بدون طرح اولیه کپی میکنید؟ این گفتار با قدری تحقیر توأم بود دگا با خشم پرسید:

— شما که هستید آقا؟

— مانه.

ادوارد مانه در این هنگام نقاشی سرشناس بود اما کارمانه موافق و مخالف داشت تعدادی از تابلوهایش در آن زمان رسوائی بیار آورده بود. تابلوی Déjeuner Sur L'herbe (ناهار روی سبزه ها) اثر مانه علاوه بر تازگی کار و نحوه رنگها زنی لخت را نشان می داد که بین نقاشان نشسته بود. این تابلو بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. با اینکه مانه اظهار داشت یکی از تابلوهای رافائل الهام بخش او در خلق این اثر بوده است، از اتهام برکنار نشد. همه جا مانه را نقاشی میدانستند که اخلاق جوانان را فاسد میکند.

مانه با مادرش زندگی میکرد. کارگاه نقاش بسیار کوچک بود، مانه عادت داشت دوستانش را در کافه ای در خیابان کلیشی بنام گربوا ملاقات کند.

در این کافه که صندوقداری خون سردو کارگری

پرتال جامع علوم انسانی



خواب آلود داشت ، مانه با دوستانش در بین دود سیگار و پیپ ، پایه طرح تازه‌ای از هنر نقاشی را بی‌ریزی می‌کرد. زولا E. Zola و دورانتی E. Duranty یکی رمان‌نویس و دیگری نویسنده و نقاد هنری ، مونه (۱۹۰۴ - ۱۸۳۶) و H. Fantin Latour فانتن‌لاتور ، پیسارو (۱۹۰۳ - ۱۸۳۰) C. Pissarro از نقاشان دوستان مانه بودند. پاره‌ای اوقات رنوآر Auguste Renoir و سزان ۱۹۰۶ - ۱۸۳۹ و Paul Césanne نیز در آن کافه پیدا میشدند ، سیاستمداری بنام کلمانسو که بعدها به صدارت فرانسه رسید، نیز از یاران ایشان بود .

اینها موجد مکتب امپرسیونیسم بودند ، این نام بار اول با توهین و مسخرگی به این مکتب داده شد در سال ۱۸۷۴ در سالن عکس‌برداری « نادار » Nadar در بولوار کاپوسین Boulevard des Capucines دوستان مانه آثار خود را به نمایش گذاشته بودند. یک کارمونه Claude Monet این عنوان را داشت : « L. impression Soleil Levant » شخصی بنام Leroy « لروا » نقاد « شاری واری » مقاله‌ای نوشت که عنوانش این بود :

« این نمایشگاه توهینی است به هنر و کار استادان بزرگ » و کارهای دوستان مانه را « نمایشگاه امپرسیونیست‌ها » نامید .

دگا وقتی باتفاق مانه باین کافه آمد طرز فکرش عوض شد و بجمع یاران پیوست. بورژوازی بزرگ به یک انقلابی دگرگون شد .

دگا سبک انگر را را رها کرد ، و رقیب سخت استاد شد « میسونیه » (۱۸۹۱ - ۱۸۱۵) Ernest Meissonnier نقاش فرانسوی را غول کوتوله‌ها نامید ، تقاضا کرد تا وزارت « هنرهای زیبا » ضمیمه مؤسسه خیریه شود و جوایز درم توسط مدرسه پلی‌تکنیک توزیع گردد. دگارا بباد ناسزا گرفتند، در سال ۱۸۷۵ امپرسیونیست‌ها نمایشگاهی نزدیک اپرا ترتیب دادند. این ساختمان بتازگی آتش گرفته بود. آقای آلبر ولف Albert Wolff در فیکارو نوشت. « خیابان لوپلتیه Le Peletier امسال دوبار بدبختی آورد، یکی حریق اپرا و دیگری تشکیل نمایشگاه امپرسیونیست‌ها » .

اما از جمله مستقیم به شخص دگا خودداری کرد زیرا حضور ذهن و حدت و قدرت کلام دگارا همه می‌شناختند .

(مانه : نهار روی سبزه ها)

شپوهنگامه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





(دگا : میدان کنکور ۱۸۷۵ میلادی)

گرفته و عبوس، دستها به پشت، گردش می کرد در همه اطاقها، حتی اطاق تمرین باله برویش باز بود، سلامش می کردند، جواب نمیداد. زیرا در افکار خود غوطه ور بود.

ناگهان از جیب خود دفتری درمی آورد و سرعت يك کروکی روی آن می کشید برای بقیه کار حافظه فوق العاده دستیارش بود و بعد در کارگاه خود بالرین های خود را با سینه های پهن و عضلات نیرومند و صورت های خسته از کار می ساخت.

«هاين مین» (۱۹۰۷-۲۸۴۸) Huysmans نویسنده فرانسوی می گفت: «دگا رقاصه ها را با عداوت و کینه بروی تابلو می آورد. جمله ای زیبا ولی غیر واقعی. دگا با حدت و شدت نقاشی میکرد و از تصاویر عکاسی تابلوهای جاندار بوجود می آورد.

چیزی که دگا را در ایرا مفتون می کرد البته رنگارنگ و یا ظرافت رقاصان نبود. بلکه او مجذوب تطبیق اندام زنانه با کار پرزحمتی بنام باله بود.

این نقاش بزرگ از جلفی و سخافت، هنر بوجود می آورد. عاشق فرم و قالب بود هم چنانکه دیگران خدا را ستایش می کنند، دگا نیز عاشق اسلوب بود.

«تولوز لوترک» ۱۱ و «دگا» هر دو تابلوئی از باله و موزیک حال دارند. تولوز در تابلوهای خود زنان پر عشو و طناز را بطور کلی با حالتی

دگا بدوستانش که انتقاد «ولف» را نشان او میدادند بکنایه میگفت: «این میمون! که با پرش از درختی به درخت دیگر بپاریس آمده، حالا برای من منتقد شده است.»

حتی میان امپرسیونیست ها دگا تنها بود. بارنوار و پیسارو که از خانواده های کوچک بودند، جور نبود فقط از مانه که پدرش قاضی بود خوشش می آمد. امپرسیونیست ها در کارهای خود به تاریکی و روشنی زیاد توجه داشتند و معتقد بودند که باید از طبیعت کمک گرفت و سایه روشنی هلاک در فضای تاریکی روی بوم نقاشی ثبت کرد و نور کارگاه نمیتوان نقاشی کرد.

کلود مونه بهمین ترتیب شاهکار خود نیمه آس Nymphéas را بوجود آورد. کارگاه خود را در چمن کنار رودخانه قرار می داد. ۱۵ بوم نقاشی در کنار خود می گذاشت. و روی هر کدام از آنها گل های آبی را نقاشی می کرد و سایه روشن ها را در تابلوهایش بکار میبرد.

حکایت می کنند که يك روز مونه با سه پایه و قلم موهایش به کنار رودخانه رسید. به ساعتی نگاه کرد چون ربع ساعت دیر آمده بود از کار متصرف شد، سه پایه و وسایل نقاشی را جمع کرد و رفت. اما دگا به طبیعت توجه نداشت و این «انکر» بود که این طرز نقاشی را باو آموخت.

در ایرا این نقاش رقاصه های باله ما هیچوقت سه پایه همراه نمی برد. تقریباً هر روز عصر با فراك،



شیراز، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(دکا : نگاه از دورین، ۱۸۸۵)

ترجمه انگیز را نشان می داد. در حالیکه دگا عضلات قوی و مفاصل محکم را نقاشی می کرد. بعضی اوقات، تقریباً همه روز بمیدان اسب دوانی میرفت. هیچ نوع توجهی به زنان و لباسهای زیبا یا طرز اسب دوانی نداشت. همه جا اسب متوجع عضلات نیرومند اسبها و شیوه دویدن بود.

دگا رفتاری غریب داشت. يك روز با ترن برای تماشای مسابقه اسب دوانی سفر می کرد. در کوپه او عده ای ورق بازی می کردند. آنها از دگانیز خواستند با ایشان بازی کند. نقاش اظهار داشت: «من هیچوقت قمار نمیکنیم.» پرسیدند: «پس چرا بمسابقه اسب دوانی میروید؟»

دگا در جواب معطل ماند. بالاخره بالکننت جواب داد: برای کار دیگری مسافرت می کنم. دگا نمی خواست بگوید برای نقاشی حرکت اسبها می رود. دگا همیشه اسبها را نقاشی کرده بود ولی تا آن زمان نتوانسته بود آنها را در حال تاخت نشان دهد. در آن ایام تابلوهائی که در این زمینه کشیده بود به گراورهای قرن ۱۸ شباهت داشت. وقتی تصاویر مازور «موی بریج» Muybridge که حرکت اسبها را در عکسهایش نشان میداد دید، راهی به مقصود یافت و به عکس برداری پرداخت. يك دستگاه سنگین عکاسی خریداری کرد، و طریق خاصی برای آزار دوستان یافت.

در اطاقی که با نور یا نزدیکه چراغ نفتی روشن بود، آنها را مجبور می کرد ربع ساعت بی حرکت جلوی دوربین قرار گیرند. متأسفانه این روش پایانی غمناک داشت. دگا خود دیدگان را از دست داد.

پانزده سال پیش از آن تاریخ، اولین آثار کوری او پیدا شده بود و این واقعه در جنگ ۱۸۷۰ پیش آمد. روزی، صبحگاه، دگا را که در پیاده نظام خدمت میکرد افسران برای تعلیم بمیدان تیر بردند. نقاش در آن روز متوجه شد که مهی سفید چشم راستش را پوشانده است.

از آنروز ترس کوری بر تن و جان دگا مسلط شد، برای آنکه بینائی را از دست ندهد. از خورشید و بطور کلی از روشنی شدید گریزان

شد، حتی نقاشی بارنگ و روشن را که چشمانش را می سوزاند بکنار گذاشت و با «پاستل» شروع به کار کرد.

در سالهای بعد بینائی نقاش گرانمایه، روبه ضعف گذاشت، خود دگاسی میکرد که ضعف دید را پنهان کند، روزی یکی از مدل های جوانش شهامتی پیدا کرد و به نقاش گفت: «آقای دگا شما اشتبهاً بینی مرا که برگشته است راست نقاشی کرده اید.»

دگا بالاخره نتوانست ضعف دید را پنهان کند. وسائل نقاشی را بکنار گذاشت. آخرین کار او تصویری از خودش بود، در روی تابلو، دگا، زار و زار با ریش انبوه و سفید دیده میشود. او هر وقت به تصویر خود نگاه میکرد، می گفت: «به يك سنگ پیر بیشتر شباهت دارم تا به يك آدم.»

نقاشی را بکلی رها کرد و به مجسمه سازی پرداخت. می گفت مجسمه سازی بیشتر با دست کار دارد. مردی که در همه عمر خود، سازنده رنگ و خالق نقش بود، ناگهان بدنیا می آید بی رنگ و تیره و بهم ریخته پا گذاشت.

در اواخر زندگی، گرفتار مصیبتی تازه شد. خانه ای را که سی سال تمام در آن منزل داشت فروختند. از دگا ۳۰۰۰۰۰ فرانک اجاره مطالبه کردند، فقط با فروش تابلوها ممکن بود چنین پولی را تهیه کرد، ولی دگا از فروش اجتناع نمود و در به طلبکاران گفت: «۳۰۰۰۰۰ فرانک! شما دیوانه شده اید! مگر می شود از يك هنرمند چنین پولی مطالبه کرد؟»

در بولوارد کلیشی در طبقه پنجم منزلی اجاره کرد همه تابلوهایش را با يك درشکه دستی به آنجا انتقال داد و خودش سر برهنه و گیج با شل بلند کهنه اش بدنبال درشکه میدوید و مواظب شاهکارهایش بود.

بعد از این انتقال، زیاد زندگی نکرد، با غرور و بدون آنکه از هیچکس گله و شکایتی داشته باشد، فوت کرد. این غرور و سر بلندی بزرگترین صفت بارز این هنرمند بود، و شاهکارهایش با صلابت و وزانت نشان دهنده این خصیصه است.



(دگا : اطو کش ها)

يك روز دوستش آقای فورن از اولین كسانیکه در منزل خود تلفن گذاشته بودند ، خواست اعجاب دگا را برانگیزد، به ناهار دعوتش کرد. هنگام صرف غذا تلفن زنگ زد. دگا بدون هیچ نوع اظهار تعجیبی آهسته گفت : «عجب . این تلفن است ! برای شما زنگ میزند ، شما را میخوانند، اما من «هیچ کس برای من زنگ نمیزند»!

بواگردان از شاپور کیهانی

پرتال جامع علوم انسانی

۱- Eduard. Manet

۲- Montmartre

۳- Viktor Masset

۴- Hiller René

۵- Saint Florantin

۶- Tuilleries

۷- Ingre

۸- Georges Clemenceau

۹- Louvre

۱۰- Velasquez

۱۱- H. Toulouse - Lautrec